

# خیابان ۷۷

برای اشتراک خیابان با این آدرس ایمیل تماس بگیرید  
khyaboon@gmail.com



زنده باد حاکمیت مردم

پنجشنبه ۲۳ مهر ماه ۱۳۸۹

مرگ بر دیکتاتوری



خریدار سپس به آن ها کد رهگیری داده می شود و برای بستن هر قرارداد جدیدی این شناسه نیاز است. جزئیات دیگر این طرح بر ما پوشیده ماند. البته دلیل ذکر شده سه درصد مالیات بر ارزش افزوده عنوان شده است که این اقدام حتی اگر تنها بدین منظور هم صورت گرفته باشد عملاً ابزار کنترل نهادهای امنیتی خواهد بود. البته تا اجرائی شدن کامل این طرح زمان زیادی در راه است. عدم آشنایی این صنف با فن اوری دیجیتال بزرگترین مانع رژیم است اما گویا رژیم بر اجرای آن مصمم است و دیر یا زود آن را عملی خواهد کرد.

اگر برای اجاره یا به احتمال محال خرید خانه به بنگاه های مسکن مراجعه کرده باشید مسئله جالبی توجهتان را جلب کرده است. البته اصلاً منظور بحث گرانی و بالا و پایین قیمت ها نیست. اعمال کنترل شدید بر این بنگاه ها به خصوص در محدوده های دانشجو نشین مسئله تازه ای است که نکات زیادی را گوشزد می کند.

پس از کنترل و امنیتی کردن خوابگاه های دانشجویی با نصب انواع دوربین ها و سنگین تر شدن سایه کمیته های انضباطی دانشگاه ها این بار نوبت به خانه های دانشجویی رسیده است. بطوری که کلیه قراردادهای اجاره و خرید باید رسماً ثبت شده با حضور ماجر و مستاجر، فروشنده و

## طرح خانه نا امن

گزارش خیابان:

عجیب است هیچ میز گردی در پارک ها، دانشگاه ها و معابر عمومی به چشم نمی خورد. میز گرد که بماند مثلاً حتی دو تا نیمکت که چهار نفر بتوانند دورش بنشینند و اختلاط کنند هم نیست.

وقتی سخت افزار چنین کاری نیست یعنی که کلاً تجمع بیش از دو نفر ممنوع است حال به هر علتی که باشد و موضوع بحث هر چه که باشد. در دانشگاه ها فقدان چنین اماکنی مطمئناً بیشتر از همه جاست. الترناتیو نبود چنین مکان هایی برای بحث تبادل نظر همواره خانه های دانشجویی بوده است که ظاهراً هیچ گاه خیلی هم امن نبوده اما خب وجود این خانه های نه چندان امن هم گویی با تهدید مواجه شده است.

البته اشتباه نکنید به هیچ دانشجویی نگفتند حق ندارید خانه که چه عرض کنم لانه اجاره کنید خود می دانند که توان اسکان این همه دانشجو را ندارند. در چند ماه اخیر

## مادران عزادار

### در پشت میله های زندان

روزنامه ایران، ارگان رسانه ای دولت، از دستگیری چهار نفر در ارتباط با «مادران عزادار» نوشته و مدعی شده که این چهار نفر هنگام سفر به آلمان و به منظور تماس با یک «رابط مهم» از «ضد انقلاب خارج نشین» دستگیر شده اند.

یک منبع مطلع در گفتگو با دویچه وله خبر بازداشت این چهار نفر را تایید می کند و می گوید که دستگیرشدگان مادران و خواهران دو دانشجوی بازداشتی هستند. به نقل از شاهدان عینی، مادر و خواهر سعید زینالی، دانشجویی که ۱۱ سال قبل در ۱۸ تیر ۷۸ دستگیر شده و خبری از او در دست نیست، غروب ۱۷ تیر در خانه ی خود بازداشت شده اند.

ماموران امنیتی هم زمان به خانه مادر حسام ترمسی ریخته و او و خواهر حسام ترمسی را نیز دستگیر می کنند. حسام ترمسی، از دانشجویان دستگیر شده در حوادث پس از انتخابات است که بعد از آزادی، به دلیل ناراحتی کلیه و کبد در بستر بیماری به سر برده است.

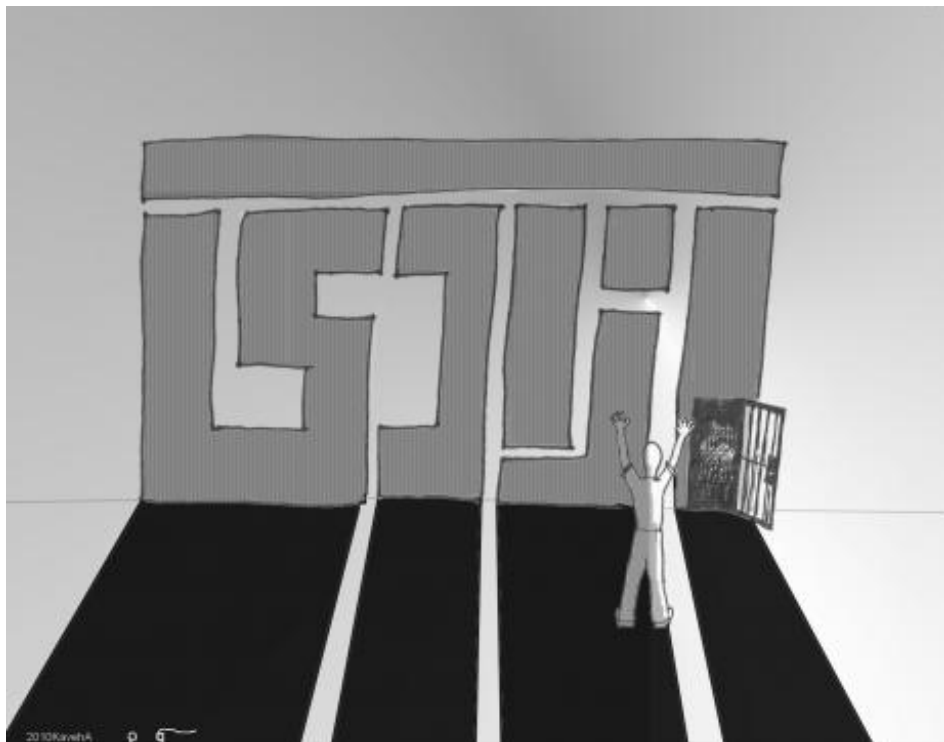
## علی عجمی در حبس و سکوت

### مصاحبه با امیر محسن محمدی روزنامه نگار و فعال دانشجویی آزادیخواه و برابری طلب در خصوص وضعیت زندانی عقیدتی علی عجمی

گذراند به بند ۳۵۰ اوین منتقل و تحت شدیدترین فشارها قرار گرفت و نهایتاً بر اساس همان اعتراف هایی که در شرایط فوق صورت گرفته بود و کوچکترین ارزش حقوقی ندارند و همچنین گزارشهای بسیار مفرضانه ی کارشناسان وزارت اطلاعات به این حکم سنگین محکوم شد.

### علی عجمی سابقه فعالیت در چه عرصه هایی را دارد؟

ایشان عضو فعال دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بود و در جریان اعتراضات دانشجویان چپ مخصوصاً تظاهرات ۱۳ آذر ۸۶ حضور فعال داشت، علی عجمی که دانشجوی سال آخر رشته ی حقوق دانشگاه تهران بود، سردبیر نشریه ای دانشجویی به نام «جهانی بهتر» هم بود که آخرین شماره اش در ۱۶ آذر ۸۸ منتشر شد اما مشکلات امنیتی موجود جلوی توزیع آن را گرفت، او وبلاگی به همین نام داشت و بارها در وبلاگش صراحتاً وابستگی را به احزاب موجود رد کرده بود و شدیداً علیه آنها موضع می گرفت.



آیا زندانیان سیاسی در زندان های جمهوری اسلامی به یکسان مورد بی حقوقی قرار می گیرند یا میان آنانی که حامیانی درون نظام دارند با کسانی که جز طبقات کارگر حامی دیگری ندارند تفاوت های معناداری وجود دارد؟

متأسفانه فعالین چپ در زندان های موجود مورد فشار بسیار شکننده ای قرار می گیرند، احکام بسیار سنگینی برایشان صادر می شود و حتی قوانین موجود که در مورد زندانیان راست گرا و اصلاح طلب اجرا می شود در مورد آنها نقض می شود، به عنوان مثال همین قانون بازداشت موقت که در حال حاضر ۱ ماهه هست که به صلاحدید قاضی تا ۲ مرتبه ی دیگر قابل تجدید است و بعد از آن باید قرار وثیقه صادر شود، اما مشاهده می کنیم که بعضی از فعالین چپ از همان دوره ی بازداشت موقت برای گذراندن حکم به زندان می روند، همه ی اینها در حالی صورت می گیرد که معمولاً سکوت سیاه و نگران کننده ای از طرف نهادهای حقوق بشری و سازمان های موجود صورت می گیرد و بعضی از این نهاد ها علناً اقدام به سانسور و بایکوت اخبار مربوط به فعالین چپ می کنند. این وضعیت در مورد تشکل دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بسیار بدتر است، چرا که از طرفی خود تشکل عملاً به دلایل مختلف از هم پاشیده است و امکان حمایت از اعضای سابق خود را ندارد و از طرف دیگر بسیاری از فعالین داب که اخیراً به زندان افتاده اند از جمله خود من در غیاب فعالیت خبری و کار کمپینی که برای سایر زندانیان سیاسی صورت می گیرد، شدیداً نگران مصادره ی تبلیغاتی احزاب و سازمان های موجود و به عبارتی دیگر همان پروژه ی شهیدسازی بوده ایم.

## البعثه الاحمدی نژاد الی البلاد الدیگر

وحید ولی زاده

احمدی نژاد به لبنان سفر می کند. استقبال از او برای بسیاری غیرمنتظره است. مردم لبنان او را در آغوش می کشند. شگفت است؟ از یک طرف استقبال مردم لبنان از جنایت پیشه ای چون احمدی نژاد عجیب است. آیا آنها در تلویزیون های خود ندیدند که گلوله های دولتی چگونه سینه های مردمی را شکافت؟ آیا آنها ایستادگی مردم را در برابر احمدی نژاد ندیده اند؟ آیا آنها که خود، زخم اشغال و گلوله و سرکوب را به کرات دیده اند، قادر به همدلی با مردم ایران نیستند؟

پاسخ ساده شاید این باشد. مردم لبنان را حزب الله به میدان کشانده و حزب الله نیز که حقوق بگیر دولت ایران است. پس داستان همان داستان ساندیس خوران در ایران است. بسیاری چنین می گویند و می گذرند. می گذرند تا مسائل ریشه ای را مغفول باقی گذارند. اما اگر مردم لبنان را پول احمدی نژادی به میدان آورده، در مورد مردم عادی تمام کشورهای خاورمیانه، مردم عادی تمام کشورهای پیرامونی، و بسیاری از نیروهای اجتماعی کشورهای مرکز چه می توان گفت؟ آیا می توان بر این مسأله چشم بست که احمدی نژاد محبوب بسیاری از مردم عادی جهان است؟ اما چرا؟ می توان دوباره پاسخ های سرسری و در عین حال ایدئولوژیک داد. عامه مردم منطقه مذهبی هستند و عقب افتاده (جالب اینکه این پاسخ اشاره نمی کند که مذهب آن مردم و مذهب احمدی نژاد چه جدال های خونینی در تاریخ و خاطره خود دارند)؛ و اینکه مردم ما مدرن هستند و پیشرفته. یا پاسخ هایی از این دست.

اما شاید بد نباشد از مرکز جهان خودمان، از زاویه ی ملی، به این مسئله نگریم و تلاش کنیم درک کنیم که آن مردم عادی کشورهای دیگر چرا قهرمان سیاسی عصرشان را احمدی نژاد می بینند. فکر می کنم اگر چنین کنیم می توانیم بر برخی گره گاه های جنبش مردم علیه این حاکمیت فاشیستی روشنی افکنیم.

یک شهروند عادی لبنانی ایران را از رسانه ها می شناسد. در رسانه های جهانی او دو تصویر می بیند. تصویر نخست چهره ی مردی است که با زبان تند علیه سرمایه داری جهانی حرف می زند، از صلح و عدالتی حرف می زند که آمریکا و دیگر قدرت های جهانی آن را از مردم جهان دریغ کرده اند، و ... و تصویر دیگر نمایندگان خودخوانده ی جنبش مردم ایران اند که در برابر قدرت و ثروت کرنش می کنند، اگر نامه ای می نویسند، نه به مردمان بلکه خطاب به روسای جمهور و حاکمان فاسد کشورها می نویسند، محبوب فاکس نیوز و سی ان ان و غیره اند و کلمه ی محبوبشان حقوق بشر و دموکراسی است.

مردم عادی لبنان، فلسطین، کردها، مصری ها، غیراروپایی تبارهای ساکن اروپا و آمریکا، ... سالهاست که به چشم خویش دیده اند که «حقوق بشر» و «دموکراسی» که از سی ان ان و بی بی سی منتشر می شود، هیچ ربطی به دموکراسی و حقوق بشر ندارد. که تنها نشانی از عملیات آتی یک قدرت علیه یک قدرت دیگر دارد، که بایست به سخنگویان آن بدبین بود و دورترین فاصله به او نشست. آنها دیده اند که در برابر نقض حقوق روزمره شان در اردوگاه های فلاکت و فقر؛ در تبعیض های طبقاتی و ملی، و ... هیچ صدایی از بخش حقوق بشر سی ان ان پخش نمی شود. آنها جنبش ایران را یک جعل آمریکایی می دانند که قصد حذف یکی از معدود صداهای مخالف قدرتهای جهانی را دارد. در نتیجه به استقبال احمدی نژاد می روند ولی از خیزش مردم ایران پشتیبانی نمی کنند.

برای نشان دادن واقعیت جاری در ایران، بایستی نشان داد که احمدی نژاد اگر چه در لفاظی علیه سرمایه داری سخن می راند، اما ایران کنونی از جمله هارترین سرمایه داری های موجود است. بایستی نشان داد که شرکت های بین المللی سوداندوزی و غارت چه دست گشوده ای در بازارها و مراکز خرید ایران دارند و اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری و انجمن های مردمی، چه دستان در غل و زنجیری.

برای تعمیق همبستگی مردم جهان با پیکار مردم ایران علیه جمهوری اسلامی، بایست در عمل آشکار شود که جامعه برای رهایی خود می جنگد و نه برای انتقال قدرت از این حاکمیت به کرزای ایرانی. بایست آنانی که اکنون در رخت رهبری مردم نشستند اند را خلع ید کرد. شاید پیش از انقلاب علیه حاکمیت، انقلابی درون جنبش مردمی ضروری است.

## بحران اقتصادی سرمایه داری و پاسخ چپ

**گفتگو با دیوید هاروی**

**برگردان ایوب رحمانی**

**دیوید هاروی** ، پروفِ‌سور ممتاز مردم شناسی و جغرافیا در مرکز آموزش های تکمیلی سی‌تی یونورسیٹی در نیویورک و سرپرست " کانون محیط ، فرهنگ و سیاست" است. از او تاکنون کتاب های زیادی به چاپ رسیده است . **دیوید هاروی، مدت ۴۰ سال است که کتاب سرمایه مارکس را تدریس می کند . هکتور اگردانو، در مورد آخرین کتاب هاروی با عنوان " راز سرمایه، بحران اقتصادی و پاسخ چپ" با او در نیویورک به گفتگو نشسته است.**

**س- شما در کتاب " راز سرمایه " اقتصاد دانان رسمی را به سبب پیش بینی نکردن بحران مورد حمله قرار می دهید . می توانید بگوئید که چرا اقتصاد دانان بورژا بحران در حال وقوع را ندیدند، در حالی که بسیاری از مارکسیست ها آن را پیش بینی می کردند؟ چرا مارکسیسم از این لحاظ ، برتر از اقتصاد بورژوا ایی است ؟**

ج- به نظر من ایده اساسی در مارکسیسم، موضوع تضاد است. از دیدگاه مارکسیسم ، نظام سرمایه داری در بنیاد خود، در بر دارنده مجموعه ای از تضادهاست که با یک دیگر برخورد می کنند و به این ترتیب جامعه ای را بوجود می آورند که همواره بر تنش های گوناگون قرار گرفته است . برای نمونه ، تنش بین کار و سرمایه، یکی از بارز ترین این هاست که مورد توجه هر مارکسیست و بیان گر ماهیت مبارزه طبقاتی است . اما تنش های دیگری نیز هستند: تنش میان تولید و مصرف ، میان ارزش مصرفی و ارزش مبادله ای. همه این تنش ها در سرمایه داری وجود دارند. برای نمونه، خانه برای چیست؟ آیا خانه ارزش مصرفی است برای آنکه مردم در آن زندگی کنند یا ارزش مبادله ای است؟ در بحران اخیر، ما دیدیم که چگونه تنش بین ارزش مصرفی و ارزش مبادله ای خانه، در انفجار خود، به یک بحران کلان منتهی شد .بنابراین، از دیدگاه مارکسیستی، همیشه تنش وجود دارد. تنها پرسش قابل توجه در این دیدگاه این است که چه زمانی همه این تنش ها بصورت یک بحران بزرگ بی ثباتی منفجر می شوند؛ بحرانی که حل آن، مستلزم پیدایش شکل بندی متفاوت نیروی های سرمایه داری خواهد بود-البته اگر قرار باشد که حل بحران در چارچوب سرمایه داری انجام گیرد.اما در مورد مارکسیست ها جوقی هست که می گوید آنها ۱۲ بحران از ۳ بحران گذشته را به درستی پیش بینی کرده اند.بنابراین، ما باید همواره در گفتن اینکه یک تضاد، به صورت بحران منفجر خواهد شد و یا این که بحران نهایی در پیش است، محتاط باشیم. با این حال ، نظریه مارکسی به ما می گوید که چیزی بنام نظام سرمایه داری با ثبات، وجود خارجی ندارد. برای نمونه هنگامی که اقتصاد دانان، از بن برنانکی، تا، پل کراگمن ، از دهه ۱۹۹۰ به عنوان دوران " اعتدال بزرگ" صحبت می کنند و یا اینکه می گویند گرایش های بحران زا بر طرف شده اند، ما از دیدگاه مارکسیستی می دانیم که چنین چیزی هر گز واقعیت ندارد. بن برنانکی ، همین اواخر، یعنی در سال ۵- ۲۰۰۴ حتی قبل از آنکه به ریاست فدرال رزرو آمریکا برسد، می گفت که گرایش هایی که بی ثباتی را به وجود می آورند ، خاموش شده اند، و جای هیچ نگرانی نیست. اقتصاد دانان رسمی، درک معینی از جامعه دارند و آن این است که جامعه، گرایش به تعادل دارد. آنها بر آنند که در چارچوب نهاد های درست ومناسب – که شامل درجه معینی از نظارت بر قرارداد ها و حقوق مالکیت خصوصی است – کارکرد بازار، شرایط تعادل را به وجود خواهد آورد. بنابراین، اقتصادانان رسمی، همواره از گرایش به سوی همگرایی و تعادل سخن می

گویند . آنها می گویند که در غیاب عوامل خارجی که موجب اخلال در نظام بازاری شوند، دست یابی به تعادل، به شرط اتخاذ سیاست های درست، امکان پذیر است . از دید گاه آنان، عوامل و یا مشکلات خارجی نیز عبارت اند از به اصطلاح بلایای طبیعی ، جنگ ها ، نزاع های ژئوپولیتیکی و سیاست حمایتی. به نظر این اقتصاد دانان، بحران، به سبب دخالت این عوامل خارجی است که به وقوع می پیوندد؛ همان عواملی که ما را از مسیر تعادل، که همواره امکان پذیر است، منحرف می سازند. از دیدگاه مارکسیستی اما، تعادل، استثنا است. نیروهایی که جزو ذاتی دینامیسم این نظام هستند، همواره، نظام را از تعادل خارج می سازند. بنابراین، در چارچوب مارکسی، طور دیگری به موضوع نگریسته می شود . اما اینجا لازم است که دوباره یاد آور شوم که ما باید دقت کنیم و نگوییم که: "بحران دیگری فرا رسیده و این بحران نهایی است." کوشش من در " راز سرمایه" ، برای نمونه این است که بطور مشخص ماهیت تضاد های درونی سرمایه داری را توضیح دهم. من در این کتاب نشان می دهم که چگونه حل بحران دهه ۱۷۷۰ وضعیتی را ایجاد کرد که امکان وقوع بحران دیگری، از نوع آنچه که ما در دو یا سه ساله اخیر سرانجام شاهد انفجار اش بودیم را در خود داشت . این امر ما را به طرح پرسشی بزرگ می رساند : چه نوع تعدیلی ممکن است که در دینامیسم سرما یه داری صورت گیرد تا مبانی یک بحران جدید در آینده را به وجود آورد؟

### س-آ یا به نظر شما بحران اقتصادی موجود، بیانگر بحران ایدئولوژی بورژایی نئولیبرال نیز هست ؟

ج- تردیدی نیست که مشروعیت نظریه نئولیبرال، مورد سؤال قرار گرفته است . بسیاری از کسانی که سفت وسخت به فرضیه کارایی بازار، باور داشتند، اکنون در یافته اند که در اشتباه بوده اند. بسیاری از اقتصاد دان ها، توافق دارند که برای برون رفتن از این بحران و ثبات بخشیدن به نظام، باید بطور شدید در اقتصاد دخالت کرد. راه حل های نئولیبرالی که در دهه هفتاد و هشتاد میلادی برای برون رفت از بحران، بکار گرفته می شدند اکنون دیگر کار برد ندارند. آن زمان از جمله گفته می شد که اتحادیه های کارگری حریص، کارگران طماع و دستمزد های بالا باعث وقوع بحران شده اند. این استدلال ها امروز کارایی ندارند. در حقیقت اکنون اگر بتوان استدلالی در این پیوند مطرح کرد، این است که کارگران، از قدرت کمی بر خورده‌اند. بی تردید از لحاظ ایدئولوژیکی بسیار مشکل است که حزب جمهوری خواه و یا جناح راست حزب دموکرات را واداشت تا بپذیرند که پاسخ مسئله، در شرایط حاضر، نیرومند شدن مجدد کارگران است . تنها جایی که نشانه های چنین چیزی را می توان دید، چین است؛ دولت مرکزی چین برای اولین بار، گذاشت که اعتصابی بزرگ و خود جوش که رهبری آن در دست اتحادیه کارگری وابسته حزب کمونیست نبود، به وقوع پیوندد. ما شاهد اعتصاب در هوندا بودیم که به افزایش جدالی در فاکسکون foxconn در گرفت که نتیجه ی آن، دوبرابر شدن دستمزد ها خواهد بود. به نظر می آید که دولت چین، خواهان گسترش حق و حقوق گارگری است. در دیگر بخش های جهان سرمایه داری پیشرفته، مانند اروپا و آمریکا، ما شاهد چنین چیزی نیستیم .

**س- با توجه به اقدامات تا کنونی دولت ها و اقتصاد دان های رسمی ، به نظر شما چه چیزی دارد جایگزین ایدئولوژی نئولیبرال می شود؟**

ج- یک نظریه نئولیبرالیسم هست که در حقیقت هیچ گاه کارکرد نداشته است . مارگارت تاجر آن را آزمایش کرد و در عرض سه تا چهار سال، ناکام ماند. یک شکل عمل گرایانه نئولیبرالیسم وجود دارد که پیوسته از بازار آزاد و عدم دخالت دولت در اقتصاد دفاع می کند. اما معنای آن در عمل، همواره

حمایت از نهاد های مالی بوده است. برای نمونه در جریان بحران بدهی های دولت مکزیک (۱۹۸۶) ، خزانه داری امریکا و صندوق جهانی پول –که دوباره جان گرفته بود- به کمک مکزیک شتافتند، اما هدف این بود که بانک داران نیویورک را نجات دهند. به این ترتیب یک نوع حفاظ ایمنی در نظام مالی بوجود آمد مبنی بر این که نهاد های مالی، در همه حال و به هر قیمت که شده باید نجات داده شوند. این امر ، به هیچ رو با ایدئولوژی نئولیبرال، همخوانی ندارد. ایدئولوژی نئولیبرال در حالت ناب خودش چنین می گوید: " تو خودت تخت خوابت را می سازی و روی آن می خوابی. اگر بد سرمایه گذاری کنی ورشکست می شوی؛ افسوس، اما خودت مقصری." اکنون مشکل ایدئولوژی رسمی نئولیبرال را می توان دید: این ایدئولوژی، خواهان آن است که دولت از همه چیز کناره بگیرد، اما در خفا از قدرت دولتی می خواهد که نهاد های مالی را به هزینه مردم نجات دهد. بر سر همین موضوع جدالی در حال شکل گیری است؛ چون هم در طیف سیاسی چپ و هم در طیف راست عده ای با این کار موافق نیستند. به نظر من آنها در حال حاضر هیچ تمایلی برای تغییر این نظرات ( نئولیبرالی) ندارند. ولی آنها مجبور هستند که نظرات خودشان را تغییر دهند. اما مشکل هنگامی آغاز می شود که بخواهی بحران را جابجا کنی. یکی از تز های مهم کتاب "راز سرمایه" این است که سرمایه، گرایش های بحران زای خود را برطرف نمی کند، بلکه آنها را جابجا می کند. آنها بحران بانکی را به نوعی برطرف کرده اند، اما اکنون ما با بحران بدهی و مالی دولت ها روبرو هستیم. بحران اخیر را آشکارا می توان در کشورهای جنوب اروپا، مانند یونان ، اسپانیا و پرتقال مشاهده کرد. اما در اینجا، در ایالات متحده نیز بحران کسر مالی، دارد خود را نشان می دهد. برای مثال ایالت کالیفرنیا که بزرگترین بودجه عمومی را دارد، با مشکل جدی روبرو است. به این ترتیب، بحران از یک جا به جای دیگر انتقال داده شده است : از نهاد ها ی مالی به بخش مالی دولت. پرسش اصلی این است که چگونه باید به بحران مالی دولت ها پاسخ داد. و این پرسشی است که هم اکنون مطرح است. در حالی که سال پیش در این موقع، پرسش این بود که چگونه باید به بانک ها ثبات بخشید، اکنون پرسش این است که چگونه باید به بودجه دولت ثبات بخشید. و این مسئله ای نیست که به سادگی حل شود. ما در طول ده تا پانزده سال آینده، همچنان با این معضل روبرو خواهیم بود. بعلاوه، آنها در حالی که کوشش می کنند که از راه اعمال ریاضت اقتصادی، به بودجه دولتی، ثبات بدهند، همزمان با مشکل چگونگی کنترل نرخ بالای بیکاری ربرو هستند. بیکاری هم اکنون سر بر آورده است. آنها بحران را از نهادها ی مالی، به بودجه دولتی و سپس از آنجا از راه ریاضت دهی اقتصادی و ایجاد بیکاری، به مردم منتقل کرده اند. پرسش بزرگ این است که پاسخ مردم چه خواهد بود؟ ما نوع پاسخ مردم را تا حدودی در اعتصاب های یونان و اسپانیا دیدیم. در آمریکا نیز ما این پاسخ را در تنش های موجود در نظام آموزشی دانشگاه کالیفرنیا می بینیم؛ ما شاهد شکل گیری مقاومت مردم، علیه ثبات دهی بودجه دولتی به هزینه مردم هستیم . شک نیست که اوضاع خراب بودجه دولتی ناشی از آن است که آنها نهاد های مالی را به شیوه ای ثبات بخشیدند که تاثیر نزحیره ای از خود به دنبال داشت. این که اوضاع به چه صورت در خواهد آمد، تا حدود زیادی، بستگی به چگونگی انکشاف مبارزه طبقاتی دارد. این یک مبارزه طبقاتی در برابر دستگاه و قدرت دولتی است. دولت می گوید : " مردم باید هزینه بحران را بپردازید، " و بسیاری از مردم می گویند : " نه، ما آن را نمی پردازیم . هزینه بحران را باید بانک داران، سرمایه داران مالی و طبقات بالا بپردازند." بعضی از این آخری ها ، روی هم رفته، ضربه خورده اند. اما اکثریت شان تا این لحظه، از بحران، جان سالم به در برده اند. به هر رو ما شاهد بسط دینامیسم مبارزه طبقاتی هستیم.

**س- همانطور که شما اشاره کردید،**

**در ایالات متحده و اروپا برنامه ریاضت اقتصادی را در دستور کار قرار داده اند . آیا به نظر شما این برنامه، باعث حل بحران خواهد شد؟**

برنامه ریاضت اقتصادی می تواند به حل بحران بودجه دولت، کمک کند. اما این کار نیز به همان شیوه حل بحران بانکی خواهد بود که باعث سر بر آوردن بحران بودجه شد. بنابراین پرسش بزرگ این است که حل بحران مالی دولتی، کدام بحران را سبب خواهد شد. شکی نیست که این کار، باعث ایجاد بحران بیکاری خواهد شد.اگر دولت ها، برنامه ریاضت اقتصادی را پیش ببرند – به همان گونه که دیوید کامرون، نخست وزیر انگلستان از کاهش بزرگ هزینه ها صحبت می کند- نتیجه اش، بیکاری در مقیاس گسترده خواهد شد. هم اینک، در اینجا، یعنی در ایالت نیویورک، از کاهش شدید بودجه و بیکاری گسترده در بخش دولتی، سخن می گویند. بنابراین، برنامه ریاضت ، باعث شروع مبارزه ای بزرگ، بوژه بین دولت و اتحادیه های کارگری در بخش دولتی خواهد شد. بنابراین، چون آنها در حال جابجا کردن بحران هستند، احتمالا ما شاهد همان چیزی خواهیم بود که در یونان و اسپانیا شاهد اش بوده ایم: آغاز یک مبارزه فراگیر. در اینجا دوباره بر می گردیم به این تز من که بحران ها حل نمی شوند بلکه از یک عرصه به عرصه دیگر منتقل می گردند.

**س- نظر شما در مورد پاسخ چپ به کاهش بودجه دولتی و همین طور نظراتان در مورد راه پیشروی چپ چیست؟**

ج- بستگی به این دارد که چه کسی را چپ بنامیم . گروهای زیادی در چپ هستند که از این شرایط ناراضی اند. اما در میان چپ ، تحلیل واحدی از ماهیت معضل کنونی، وجود ندارد. ما با شکل بندی ها و سازمان های مختلف در چپ روبرو هستیم، بنابراین، پاسخ واحدی در چپ وجود ندارد. به نظر من ، اکنون که بحران دارد به سرعت به سمت اتحادیه های کارگری در بخش دولتی منتقل می شود، احتمالا ما شاهد پاسخ طبقاتی کلاسیک تر – نسبت به زمانی که بحران در سیستم بانکی قرار داشت- به شرایط ،خواهیم بود. این امر باعث همگرایی بسیاری از نیروهای چپ در اطراف این ایده خواهد شد که باید از عموم مردم در برابر (برنامه) ریاضت اقتصادی که توسط دولتها اتخاذ شده، دفاع کرد.گاهی در بیان آنچه که گفتم، دچار مشکل می شوم. برای نمونه خط فکری آنارشئیست – اتونومیست، نمی خواهد که قدرت دولتی را تسخیر کند؛ به تسخیر قدرت دولتی باور ندارد. اگر چه در میان تئورسین های اصلی در این عرصه، تغییراتی را می بینیم. این نکته به نظر جالب است که "هارت" و "نگری" در کتاب اخیر خود با امر تسخیر قدرت دولتی مخالفت نمی کنند. چنین چیزی در آن خط فکری، بسیار شگفت انگیز است. شاید ایده ها در حال تغییر است. به نظر من تشکل های کلاسیک چپ، – منظورم در اینجا سوسیال دموکرات ها نیستند بلکه تشکل های مارکسیست و کمونیست است – با مشکل روبروهستند. من اینجا فقط روی یک نکته انگشت می گذارم : به باور من، دیدگاه آنها مبنی بر اینکه که کارگران کارخانه، به عنوان نماد کار نمی کند؛ و فکر نمی کنم که هیچگاه به خوبی کار کرده باشد. باید اتحاد گسترده تری از نیروها را در نظر داشت که پرولتاریای سنتی عنصر مهم آن را تشکیل می دهد، اما لزوما عنصری نیست که نقش رهبری کننده داشته باشد. شکل بندی رهبری باید به همه کنش گران بسط داده شود. برای نمونه، رهبری باید در برگیرنده کسانی باشد که شهر و زندگی شهری – که حوزه مورد علاقه من است – را تولید می کنند.احتمالا مبارزه، بین کارگران بخش دولتی، و خود دستگاه دولت در خواهد گرفت. این یک شکل بسیار ویژه از مبارزه است که مبتنی بر کارخانه ها نیست. در این مبارزه احتمالا اتحادیه های معلمان و گروه های مانند آن ها ، به سمت ایفای نقش پیشگام، رانده خواهند



شد . بنابراین، به نظر من، گروهای چپ باید بنشینند و از خود بپرسند که در شرایط کنونی، چه کسانی ممکن است که نقش پیشگام را بازی کنند، و در پیوند با دولت ها و کمپانی ها، چه سیاستی باید داشت . س-مارکسیسم، همیشه به معنای توصیف و تغییر توامان جامعه بوده است . به نظر شما مارکسیسم چه نقشی را باید در بر پایی یک مقاومت جدید با هدف تغییر جامعه ایفا کند؟ به نظر من مارکسیم نقش کلیدی بازی می کند. از دیدگاه من، درماندگی اشکال دیگر درک اقتصاد سیاسی، اکنون چنان آشکار شده که امکان تلاش جدی برای درک روشن مارکسیستی از کارکرد اقتصادی سیاسی فراهم آمده است. مارکسیسم در این سطح از نقد، نقش بزرگی می تواند ایفا کند . همچنین ، تاریخ مارکسیسم و بخش سازنده آن، یک حافظه جمعی است که از لحاظ سیاسی می توان به آن استناد کرد. به نظر من باید بطور مستقیم گفت که سطح زندگی ای که ما تا دهه ۱۹۷۰ به آن دست یافته بودیم از هر لحاظ در پیوند با دینامیسم مبارزه طبقاتی قرار داشت که بعد از اکتبر ۱۹۱۷ – حتی در این کشور ( امریکا) در دهه ۱۹۳۰-در جریان بود . روایتی وجود دارد که می گوید مارکسیسم شکست خورده است . چنین نیست . در حقیقت مارکسیسم نقش بسیار سازنده ای می تواند ایفا کند . با این وجود، ما در چارچوب مارکسیسم و در نگاه به گذشته باید با آنچه که به نظر من، درک بسیار محافظه کارانه وجزم گرایانه جهان است، بسیار نقادانه برخورد کنیم . برای مثال ما نمی توانیم به گذشته رجوع کنیم و از لنین نقل قول بیاوریم که گویا این راه حل است. کاری که یک مارکسیست خوب باید انجام دهد این است که به شرایط موجود بنگرد، آن را با اتکا به روش شناسی مارکس، از نو تحلیل نماید، چگونگی دینامیسم این شرایط را درک و بنا براین به شیوه ای دخالت کند که جامعه را به سوی راه حل دموکراتیک تر، برابر تر و در نهایت به سوی راه حل تماما غیر سرمایه داری به پیش براند. به نظر من، مارکسیسم به عنوان یک تئوری و عمل انقلابی، بسیار آموزنده است. مارکسیم یک سابقه تاریخی فوق العاده دارد. اما ما باید تا حدودی با نگاه انتقادی به این سابقه تاریخی بنگریم و ببینیم که کجا اشتباه و کجا درست عمل کرده ایم. به نظر من، اکنون برای "از نو عرضه" کردن آنچه که مارکسیسم چه می گوید، زمان بسیار مناسبی است. بسیاری از مردم مایل هستند که این را بشنوند.یک نظر سنجی بسیار جالب توسط " پو ریسرش سنتر" Pew Research Centre منتشر شده است که می کند که سرمایه داری خوب است. تصور می کنم که بوژه در میان گروه جوان تر، بین سنین ۱۸ تا ۳۰ سال، ۴۳ درصد فکر می کنند که سوسیالیسم بهتر است. بنا براین، حتی در این کشور با وجود کسانی چون گلن بک Glenn beck ، درست به دلیل انقلابی که در در دیدگاه ها به بوجود آمده، آنان بسیار نگران اند . ما می توانیم این انقلاب در دیدگاه ها را با ارائه بحث های خودمان تقویت کنیم. در این پیوند، ادای سهم من نوشتن " راز سرمایه" بوده است که برای مردم قابل فهم است و می توانند به خوبی دریابند که استدلال مارکسی- بدون آنکه نسبت به آن دچار جزم اندیشی و تکبر شوند- چیست، به نظر من، ما باید خودمان را در چنین جایگاهی قرار دهیم.

منبع: International Socialist Reviewwww.isreview.org/int-harvey.shtmlel/۷۳/issues